

نکاتی درباره گزاره‌های حقیقیه^۱

حسین عشاقی^۲

چکیده

فهم درست حقیقت گزاره‌های حقیقیه، نقش تعیین کننده‌ای در حل بسیاری از مشکلات نظری دارد. آیا این گزاره به گزاره شرطی بازمی‌گردد؟ آیا افراد موضوع، باید دست کم وجود فرضی داشته باشند؟ آیا افراد موضوع، باید واقعی باشند یا فرد اعتباری هم می‌تواند فرد آن باشد؟ آیا گزاره حقیقیه می‌تواند وجود فردش را در خارج اثبات کند؟ در این نوشتار، به این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگر پاسخ می‌گوییم.

کلیدواژه‌ها

گزاره حقیقیه، گزاره شرطیه، افراد واقعی، افراد اعتباری، افراد ماهوی، افراد نفس‌الامری.

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۵/۲۰؛ تاریخ تأیید: ۱۳۸۷/۶/۳.

۲. استادیار جامعه‌المصطفی‌العالمیه.

فهم درست حقیقت و ویژگی‌های گزاره‌های حقیقیه، نقش تعیین‌کننده‌ای در حل بسیاری از مسائل نظری دارد. از این رو، در این مقاله به بیان نکاتی درباره‌ی این گزاره می‌پردازیم:

الف) نکته اول

گزاره‌هایی که حکم آنها بر افراد موضوع حمل می‌شود، به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ زیرا ثبوت محمول بر روی افراد موضوع یا وابسته به وجود آن افراد است یا وابسته به وجود آن افراد نیست. در صورت اول، این وابستگی یا به وجود ذهنی افراد است که گزاره آن را گزاره ذهنی می‌گویند یا به وجود خارجی آنها است که گزاره آن را گزاره خارجی می‌نامند. یا ثبوت محمول بر روی افراد موضوع به وجود ذهنی و خارجی افراد وابسته نیست که گزاره آن گزاره حقیقیه است.

بنابراین، در دو نوع اول، تقرر وجودی افراد، بخشی از موضوع گزاره است و وجود بخشی از موضوع را تشکیل می‌دهد و در ثبوت محمول برای افراد موضوع دخالت دارد و به اصطلاح، حیثیت تقيیدی برای حکم است. از این رو، در این گزاره‌ها حکم تنها بر روی افراد موجود ذهنی یا خارجی می‌رود، اما در نوع سوم از این گزاره‌ها، وجود افراد، بخشی از موضوع گزاره را تشکیل نمی‌دهد و حیثیت تقيیدی در ثبوت محمول برای افراد موضوع نیست؛ زیرا حکم مطرح شده در این گزاره‌ها از احکام و لوازم خود ماهیت اشياء است. بنابراین، آنچه در وهله اول موضوع واقعی حکم در این گونه گزاره‌هاست همان ماهیات اند و در وهله دوم، این حکم از این ماهیات به افراد مصادیق بالذات آن ماهیات سرایت می‌کند؛ مثلاً در گزاره حقیقیه «هر مربع اضلاع برابر دارد»، حکم «برابری اضلاع» اولاً از احکام و لوازم ماهیت مربع است. سپس این حکم به افراد این ماهیت نیز سرایت می‌کند. از این رو، حمل حکم در این گزاره‌ها، به موجودیت افراد وابستگی ندارد؛ زیرا:

۱. چنان‌که گفته شد آنچه در وهله اول موضوع واقعی حکم در این گونه گزاره‌هاست، همان ماهیات هستند و در وهله دوم این حکم از این ماهیات به افراد آنها سرایت می‌کند و چون فرد یک حقیقت از سنخ همان حقیقت است، پس باید مصادیق بالذات و افراد حقیقی این مفاهیم هم، از سنخ همان حقیقت‌های ماهوی باشند. از این رو، مصادیق موضوع گزاره‌های حقیقیه، افراد

ماهوی‌اند و روشن است فرد ماهیت برای اینکه فرد ماهیت باشد به وجود نیاز ندارد؛ زیرا وجود از سنخ ماهیت نیست، بلکه زائد بر ماهیت‌ها و بیگانه با حقائق آنهاست. بنابراین، وجود اساساً نمی‌تواند بخشی از هویت افراد ماهوی باشد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «هر مثلث، دارای زاویه حاده است»؛ چون مفهومی که به عنوان وصف عنوانی موضوع این گزاره به کار گرفته شده یک مفهوم ماهوی است، پس باید مصادیق بالذات و حقیقی این مفهوم هم، از سنخ همین حقیقت ماهوی باشند. بر این اساس، ماهه‌الامتیازی که به اصل حقیقت ماهیت مثلث افزوده می‌شود تا افراد متعددی برای این ماهیت تحقق یابد، باید از سنخ همین حقیقت ماهوی باشد؛^۱ برای مثال، فصلی که به ماهیت مثلث افزوده می‌شود تا مثلث قائم الزاویه (که فردی از ماهیت مثلث است) تشکیل گردد، باید از سنخ مفاهیم ماهوی و در امتداد حقیقت ماهیت مثلث باشد، وگرنه فرد ماهیت از سنخ آن نخواهد شد. بر این اساس، وجود که اساساً از سنخ حقائق ماهوی نیست، نمی‌تواند بخشی از هویت افراد ماهوی مثلث قرار گیرد. از این رو، حتی در افراد موجود مثلث، وجود، بخشی از ذات این افراد نیست، بلکه وصفی است عرضی و بیرون از حقائق ماهوی افراد مثلث. پس در گزاره‌های حقیقیه برای اینکه چیزی فرد بالذات و مصداق واقعی و وصف عنوانی موضوع باشد، باید ماهه‌الامتیاز افراد هم سنخ با همان مفاهیمی باشد که به عنوان وصف عنوانی موضوع به کار گرفته شده‌اند. بنابراین، وجود که هم سنخ با این مفاهیم نیست، دخالتی در تشکیل و تقویم این افراد ندارد. و افراد این مفاهیم، برای فرد این مفاهیم بودن، لازم نیست موجود باشند. از این رو، منطقدانان گفته‌اند افراد موضوع گزاره‌های حقیقیه لازم نیست موجود باشند، بلکه موضوع این گزاره‌ها شامل افراد معدوم هم می‌شوند.^۲

۲. دلیل دومی که می‌توان در تایید این مطلب آورد، این است که محمول بسیاری از گزاره‌های

۱. چون مرکب از الف و ب (غیرهم‌سنخ با الف)؛ نه از سنخ الف است و نه از سنخ ب؛ حال آنکه افراد یک حقیقت از سنخ آن حقیقت‌اند.
 ۲. قطب‌الدین رازی در کتاب منطقی شرح شمسیه، ص ۸۰ می‌گوید «إن الحقیقیة لا تستدعی وجود الموضوع فی الخارج بل يجوز أن يكون موجوداً فی الخارج و أن لا يكون و إذا كان موجوداً فی الخارج فالحکم فیها لیس مقصوراً علی الأفراد الخارجیة بل یتناولها و الأفراد المقدره الوجود بخلاف الخارجیة فإنها تستدعی وجود الموضوع فی الخارج و الحکم فیها مقصور علی الأفراد الخارجیة فالموضوع إن لم یکن موجوداً فی الخارج فقد یصدق القضية باعتبار الحقیقیة دون الخارج كما إذا لم یکن شیء من المربعات موجوداً فی الخارج یصدق به حسب الحقیقیة کل مربع شکل».

حقیقه از لوازم خود ماهیت افراد موضوع است. بر این اساس، اگر تقرر وجودی افراد در ثبوت محمول برای موضوع دخالتی داشته باشد، چون وجود بیگانه با ماهیت است، لازم می‌آید که لازم، لازم آن ملزوم ماهوی نباشد؛ زیرا بیگانه‌ای در ثبوت لازم برای ملزوم دخالت دارد و وضع خود ملزوم در تحقق لازم کافی نیست که این با لازم بودن لازم و ملزوم بودن ملزوم، سازگار نیست و به خلف فرض می‌انجامد. بنابراین، اگر تقرر وجودی افراد بخشی از موضوع باشد و در ثبوت محمول برای موضوع دخالتی داشته باشد، لازم می‌آید در این گونه گزاره‌ها، به خلف فرض گرفتار شویم. پس در گزاره‌های حقیقه، تقرر وجودی افراد در ثبوت محمول برای موضوع دخالتی ندارد و وجود (چه خارجی و چه ذهنی) حیثیت تقییدی در ثبوت محمول برای موضوع نیست، بلکه آنچه موضوع واقعی این گونه گزاره‌هاست، افراد با تقرر ماهوی‌اند، بدون دخالت وجود.

۳. دلیل سوم این ادعا این است که اگر موجودیت موضوع یا هر چیزی غیر از ذات و حقیقت موضوع در حکم گزاره‌های حقیقه دخالتی داشته باشد، لازم می‌آید تناقض جایز و ممکن باشد؛ زیرا اگر در گزاره‌های حقیقه، موجودیت یا هر چیز دیگری شرط در حمل محمول بر موضوع باشد، در این صورت در گزاره «هر وجودی نقیض عدم اوست» که یک گزاره حقیقه و بیانگر بطلان تناقض است نیز باید این گونه باشد؛ یعنی در صورتی حکم «نقیض عدم» بر وجود حمل می‌شود که آن شرط تحقق داشته باشد و لازمه این سخن آن است که ناسازگاری و نقیض بودن عدم با وجود وابسته به شرطی باشد که این مستلزم آن است که اگر آن شرط محقق نباشد، عدم نقیض خود وجود نباشد، بلکه وجود به حسب ذاتش به گونه‌ای است که عدم با او سازگار است و اجتماعش با عدم ممکن است؛ حال آنکه چنین لازمه‌ای اشکارا باطل است. بنابراین، هیچ چیزی ورای حقیقت و ماهیت موضوع که وصف عنوانی موضوع را در گزاره حقیقه تشکیل می‌دهد، در حکم گزاره‌های حقیقه دخالتی ندارد.

ب) نکته دوم

از نکته اول و دلایل آن روشن می‌گردد اینکه گفته‌اند افراد موضوع گزاره حقیقه یا محقق

الوجود داند و یا مقدر الوجود (ر.ک: سبزواری، شرح منظومه، ۲/۲۱۳) و بنابراین، باید افراد موضوع گزاره حقیقیه دست کم وجود تقدیری و فرضی داشته باشند، سخن درستی نیست، بلکه در تشکیل گزاره حقیقیه، حتی به وجود فرضی و تقدیری افراد هم نیاز نیست؛ زیرا وجود چه محقق و چه فرضی از سنخ ماهیت نیست. بنابراین، نمی‌تواند به عنوان بخشی از هویت افراد ماهیت‌ها (که آنها هم از سنخ ماهیت‌ها هستند) قرار گیرد. همچنین اگر وجود فرضی در ثبوت حکم برای افراد دخالتی داشته باشد، باید در گزاره‌هایی که حکم لازمه ماهیت موضوع است نیز دخالت داشته باشد و این چنان که گفته شد به این می‌انجامد که لازم ماهیت لازم ماهیت نباشد که این خلف است و نیز دخالت وجود فرضی موضوع مستلزم این است که تناقض ممکن باشد؛ زیرا در صورت دخالت موجودیت فرضی باید گفت در گزاره «هر وجودی نقیض عدم اوست»، هر یک از وجودها به حسب ذاتش با قطع نظر از فرض موجودیتش با عدم ناسازگار نباشد. بنابراین، خود وجود، نقیض عدم نخواهد بود و بالذات عدم را طرد نمی‌کند؛ حال آنکه ناسازگاری وجود با عدم، بالذات است و تناقض امتناع ذاتی دارد، نه امتناع بالغیر.

ج) نکته سوم

بر خلاف گزاره‌های خارجی و ذهنیه که حکم تنها بر روی افراد موجود خارجی یا ذهنی می‌رود، در گزاره‌های حقیقیه حکم گزاره شامل افراد معدوم نیز می‌شود؛ زیرا چنان که گفتیم آنچه موضوع واقعی این گونه گزاره‌هاست، افراد ماهوی اند و وجود حتی در افراد موجود موضوع، هیچ دخالتی در تحقق این افراد و حکم آنها ندارد. از سویی می‌دانیم ماهیت، همان گونه که می‌تواند فرد متصف به وجود داشته باشد، می‌تواند فرد معدوم هم داشته باشد؛ زیرا برای اینکه چیزی فرد و مصداق این مفاهیم باشد، کافی است این مفاهیم ماهوی بر او به حمل شایع صدق کنند؛ بدون اینکه لازم باشد او به وجود تقید داشته باشد. بنابراین، اگر مفهوم یک ماهیت بر معدومی صدق کند، آن معدوم مصداق بالذات و فرد حقیقی آن ماهیت خواهد بود و به تبع، احکام آن ماهیت هم بر آن مصداق مثل مصداق‌های متصف به وجود، صادق خواهد بود.

اما آیا مفاهیم ماهوی می‌توانند به حمل شایع بر امور عدمی صادق باشند تا برای آن ماهیت‌ها فرد معدوم داشته باشیم؟ پاسخ مثبت است؛ زیرا مصادیق برخی ماهیت‌ها معدوم‌اند؛ مثلاً درست است گفته شود «برخی انسان‌ها معدوم‌اند»؛ مثل انسان‌هایی که هنوز متولد نشده‌اند. وقتی این گزاره درست بود، می‌بایست عکس مستوی آن هم درست باشد؛ یعنی درست است که «برخی معدوم‌ها انسان‌اند» و این همان مدعای ماست؛ چون برابر مفاد این گزاره عکس، ماهیت انسانی بر برخی معدوم‌ها صادق است. پس صدق ماهیت بر امور عدمی به واقع درست است و بنابراین، ماهیت می‌تواند فرد معدوم داشته باشد. پس مثلاً وقتی گفته می‌شود «هر مربعی اضلاع برابر دارد»، در اینجا حکم «برابری اضلاع» شامل همه افراد ماهیت مربع می‌شود؛ خواه این مربع‌ها موجود باشند و خواه معدوم. حتی چنان‌که در نکته دوم گفته شد، برای شمول حکم نسبت به افراد معدوم، نیازی نیست که فرض وجود برای آنها بشود.

اشکال - چه بسا این توهم پیش آید که مطالب فوق با قاعده فرعیت ناسازگار است؛ یعنی ممکن است گفته شود این نکته که در گزاره‌های حقیقیه حکم شامل افراد معدوم هم می‌شود و حتی وجود فرضی افراد هم برای ثبوت محمول بر روی موضوع لازم نیست، با قاعده فرعیت که می‌گوید «ثبوت شیئی برای شیئی فرع ثبوت مثبت له است» منافات دارد و بر این اساس، برای رفع این تنافی باید بپذیریم که دست کم افراد موضوع گزاره حقیقیه باید وجود فرضی و تقدیری داشته باشند؛ وگرنه چگونه می‌توان محمولی را بر موضوعی که خود معدوم است حمل کرد!؟

پاسخ - پاسخ این است که مفاد گزاره‌های حقیقیه مصداقی از موضوع قاعده فرعیت نیست تا محکوم به حکم آن قاعده باشد؛ زیرا این قاعده به ثبوت شیئی وجودی مربوط است؛ نه ثبوت هر شیئی؛ یعنی ثبوت یک شیئی موجود برای موضوعی فرع بر موجودیت آن موضوع است، اما ثبوت یک شیئی غیر وجودی برای موضوعی به موجودیت آن موضوع وابسته نیست؛ مثلاً در گزاره «هر تناقضی ممتنع است»، نمی‌توان گفت ثبوت امتناع برای تناقض وابسته به ثبوت تناقض است؛ زیرا اگر تناقض ثبوت داشته باشد که دیگر ممتنع نخواهد بود. بنابراین، قاعده فرعیت در ثبوت امور غیر وجودی جاری نیست. بنابراین، این قاعده در مورد گزاره‌های حقیقیه جاری نیست؛ زیرا

در گزاره‌های حقیقیه، محمول و موضوع ما از سنخ ماهیت‌هایند و روشن است که بر مبنای اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت‌ها، ماهیات و لوازم آنها اموری اعتباری‌اند و در واقع موجود نیستند تا لازم باشد به حکم قاعده فرعی محکوم باشند. بنابراین، مثلاً در گزاره «هر مربعی اضلاع برابر دارد»، چون مربع و حکم برابری اضلاع هر دو از ماهیت‌ها و امور اعتباری‌اند، این گزاره به حکم قاعده فرعی محکوم نیست تا گفته شود ثبوت حکم برابری اضلاع برای مربع فرع بر ثبوت مربع است. پس اشکال فوق وارد نیست.

د) نکته چهارم

مصادیق موضوع در گزاره حقیقیه، باید مصداق‌های نفس‌الامری موضوع باشند، نه مصادیق غیر نفس‌الامری که به فرض ما از مصادیق آن موضوع گشته‌اند؛ زیرا در غیر این صورت، همه گزاره‌های حقیقیه کلی، از کلیت می‌افتند و باطل خواهند بود؛ برای مثال، گزاره «هر مربعی اضلاع برابر دارد» یک گزاره حقیقیه کلی است، اما اگر موضوعش شامل افراد و مصادیق غیر نفس‌الامری باشد که بر اساس فرض ما مربع‌اند، از کلیت ساقط می‌گردد؛ زیرا در این صورت، ما می‌توانیم شکلی را که اضلاعش برابر نیست، مربع فرض کنیم؛ چنین شکلی به حسب نفس الامر محال است که مربع باشد، ولی ما آن را به اعتبار خود، مربع قرار داده‌ایم؛ حال اگر گزاره حقیقیه ما شامل این فرد غیر نفس‌الامری باشد، گزاره از کلیت ساقط می‌گردد؛ چون چنین شکلی گرچه برابر فرض ما مربع است، ولی اضلاعش برابر نیست. بنابراین، هر مربعی اضلاع برابر ندارد. پس کلیت گزاره مذکور درست نخواهد بود. بنابراین، مصادیق موضوع گزاره حقیقیه، باید به صورت نفس‌الامری و به شیوه واقعی (و نه فرضی) مصداق موضوع باشند تا چنین مشکلی پیش نیاید.

ه) نکته پنجم

گفته می‌شود گزاره حقیقیه را می‌توان به گزاره شرطی باز گرداند. این مطلب گرچه درست است، ولی باید توجه داشت که:

اولاً مفاد مقدم این گزاره شرطی، همان چیزی است که از وصف عنوانی موضوع گزاره فهمیده

می‌شود و نه چیز دیگر؛ زیرا از سویی در قضیه حقیقه، تحقق محمول به وصف عنوانی موضوع وابسته است، و گرنه به کار بردن آن وصف لغو و یا مجاز خواهد بود. از سوی دیگر، قید دیگری از جمله موجود بودن افراد این وصف، در ترتب محمول بر موضوع دخالتی ندارد، و گرنه گزاره‌های حقیقه‌ای مثل «هر چهاری زوج است» که در آنها محمول از لوازم ماهیت وصف عنوانی موضوع است، باطل خواهند شد؛ زیرا به خلف فرض می‌انجامند؛ چون اگر ترتب لازمه یک ماهیت به قید دیگری از جمله وجود ماهیت که مغایر با خود ماهیت است وابسته باشد، در این صورت وضع خود ملزوم در تحقق لازم کافی نخواهد بود، بلکه بیگانه در آن مؤثر خواهد شد و این با ملزوم بودن آن ماهیت درباره آن لازم منافات دارد و به خلف می‌انجامد. افزون بر اینکه اگر گزاره حقیقه به گزاره شرطی‌ای برگردد که مقدمش عبارت از موجودیت افراد باشد، در این صورت گزاره‌های حقیقه‌ای همچون «هر تناقضی، ممتنع الوجود است» که محمولش بر امتناع موضوعش دلالت دارد باطل می‌گردند؛ چون براساس این بیان، مرجع گزاره «هر تناقضی، ممتنع الوجود است» این گزاره می‌شود که «اگر هر فردی از تناقض موجود باشد، آن فرد ممتنع الوجود است». بی‌گمان این گزاره شرطی، باطل است؛ چون در این گزاره، تالی نقیض مقدم است؛ (زیرا ممتنع الوجود معدوم است و معدوم بودن شیء لازمه موجود بودن آن نیست) و روشن است میان دو نقیض، لزوم اتصالی که مقوم گزاره شرطی اتصالی است برقرار نیست. بنابراین، گزاره شرطی مرجع باطل است؛ حال آنکه اصل گزاره حقیقه مفروض ما گزاره درستی است. پس نمی‌توان گزاره حقیقه را به این نحوه گزاره شرطی بازگرداند. بنابراین، در گزاره حقیقه، هیچ قید دیگری از جمله موجودیت افراد، در ترتب محمول بر موضوع اثرگذار نیست و نباید مفهوم دیگری را غیر از آنچه از وصف عنوانی موضوع فهمیده می‌شود، در مفاد مقدم افزود. پس نمی‌توان مثلاً موجود بودن موضوع را، بخشی از مقدم شرطی مذکور قرار داد. بنابراین، مثلاً گزاره «هر چهاری زوج است» را نمی‌توان به گزاره شرطی «اگر هر چهاری موجود باشد، زوج است» بازگرداند، بلکه تنها این وصف عنوانی موضوع است که مفاد مقدم در گزاره شرطی مرجع را تشکیل می‌دهد.

ثانیاً وقتی مفاد قضیه حقیقه به یک گزاره شرطی برگشت، باید دانست «مقدم» این

گزاره شرطی، همواره در افراد نفس‌الامری موضوع (چه محقق‌الوجود و چه غیرمحقق‌الوجود)، قطعی‌التحقق است، نه مشکوک‌الوقوع؛ زیرا اگر فرد نفس‌الامری یک وصف‌عنوانی، فاقد آن وصف‌عنوانی باشد، در این صورت فرد، ملاک فرد بودن برای آن وصف را نخواهد داشت؛ یعنی فرد یک معنا فرد آن نخواهد بود و این خلف فرض است؛ چون فرض آن است که ما آن افراد را (چه محقق‌الوجود و چه غیرمحقق‌الوجود)، افراد آن وصف‌عنوانی می‌دانیم. پس این افراد باید متصف به آن وصف باشند. بنابراین، پس از بازگشت مفاد قضیه حقیقیه به گزاره شرطی، باید گفت مقدم این شرطی همواره در افراد محقق یا غیرمحقق موضوع، تحقق قطعی دارد؛ نه اینکه مردد‌الوقوع باشد. بر این اساس، وقتی مثلاً گفته می‌شود «هر مربعی اضلاع برابر دارد»، مفادش این می‌شود که «اگر هر فرد مربع، مربع است، آن فرد اضلاع برابر دارد»، ولی روشن است مربع بودن که مقدم این شرطی است، بی‌گمان در مورد افراد محقق یا غیرمحقق مربع تحقق دارد. بنابراین، تالی هم بدون نیاز به امر دیگری در مورد همه این افراد، مترتب است.

پس مفاد این گزاره شرطی در مورد افراد محقق‌الوجود یا غیرمحقق‌الوجود مربع، مانند این گزاره شرطی است که گفته شود «اگر مثلث قائم‌الزاویه مثلث است، مجموعه زوایه‌هایش ۱۸۰ درجه است». این گزاره، یک گزاره شرطی است که معمولاً مقدمش محتمل‌الوقوع است، ولی مقدم این گزاره شرطی قطعی‌الوقوع است؛ زیرا مثلث قائم‌الزاویه به قطع مثلث است، نه به احتمال. پس تالی هم به قطع در مورد مثلث قائم‌الزاویه مترتب است نه به احتمال.

در مورد قضیه حقیقیه هم، چنین است؛ زیرا وصف‌عنوانی موضوع در افراد نفس‌الامری محقق یا غیرمحقق موضوع، بی‌گمان تحقق دارد و تحقق این وصف، امری احتمالی نیست؛ (وگرنه فرد، ملاک فرد بودن برای آن وصف را نخواهد داشت). بنابراین، تالی نیز در مورد این افراد قطعاً مترتب است، نه اینکه امری احتمالی و تعلیقی باشد. بنابراین، اگر مفاد گزاره حقیقیه به گزاره شرطی ارجاع داده شد، باید دانست اولاً آنچه مقدم و شرط این گزاره شرطی را تشکیل می‌دهد، تنها مفاد وصف‌عنوانی موضوع است و موجود بودن بخشی از شرط را تشکیل نمی‌دهد، ثانیاً این شرط در مورد همه افراد محقق و یا غیرمحقق موضوع، قطعی‌الوقوع است، نه محتمل‌الوقوع. بنابراین، ترتب مفاد

محمول که به صورت تالی آن گزاره شرطی درآمده است، قطعی الوقوع است، نه اینکه به شرط دیگری مانند موجود بودن افراد موضوع وابسته باشد تا گفته شود تا موجودیت فرد را ندانیم، ترتب محمول بر موضوع، مشکوک خواهد بود.

و) نکته ششم

چون آنچه موضوع واقعی این گونه گزاره‌هاست، افراد ماهوی اند، از این رو، محمول‌هایی که به گونه‌ای حقیقی (نه مجازی) بر این افراد حمل می‌شوند، می‌بایست هم‌سنج با تقرر ماهوی این افراد باشند؛ وگرنه حمل، مجازی خواهد بود نه حقیقی؛ زیرا هیچ موضوعی (به گونه‌ای حقیقی) پذیرای وصفی ناهم‌سنج با حقیقتش و ناسازگار با ذاتش نیست.

از این رو، می‌توان این نتیجه را گرفت که محمول گزاره حقیقیه عنوان «موجود» نیست؛ زیرا بر اساس بحث زیادتی وجود بر ماهیت، وجود هم‌سنج با ماهیت نیست تا بتواند به شیوه حقیقی بر ماهیت حمل شود. از همین رو، گفته‌اند گزاره‌های حقیقیه بیانگر موجودیت موضوع گزاره نیستند و این گزاره‌ها نمی‌توانند بر موجودیت افراد موضوع خود دلالت کنند؛ گرچه احکام آنها احکامی نفس‌الامری و ناظر به واقع‌اند؛ برای مثال، گرچه گزاره «هر مربعی اضلاع برابر دارد»، یک گزاره حقیقیه و ناظر به واقع است، اما دلالت نمی‌کند که مربعی در خارج وجود دارد.

مطلب یاد شده درست است، ولی در عین حال باید دانست این مطلب یک استثناء دارد؛ چون ماهیت به معنای عامش می‌تواند خود حقیقتی از سنخ وجود و واقعیت باشد؛ یعنی ماهیت می‌تواند حقیقتی باشد که وجود، ذاتی اوست؛ مثل حقیقت «واجب‌الوجود» یا حقیقت «موجود ناب» و مانند آنها که وجود در مرتبه تقرر ماهوی این حقیقت‌ها به کار رفته است و واقعیت، مقوم ذات این حقایق گشته است. در این گونه موارد می‌توان گزاره حقیقیه‌ای با محمول «موجود» داشته باشیم و این گزاره حقیقیه بر موجود بودن موضوع خود دلالت دارد؛ زیرا موجود بودن عین ذات این حقایق و مقوم هويت آنهاست و چنین محمولی با چنان موضوعی هم‌سنج است. بنابراین، گزاره‌هایی مانند «هر واجب‌الوجود، موجود است»، در عین حال که گزاره‌های حقیقیه‌اند، بیانگر موجودیت

موضوع خود می‌باشند؛ زیرا دو وصف عنوانی موضوع و محمول نمی‌توانند دو مفهوم متباین و ناسازگار باهم باشند؛ چون دو وصف عنوانی موضوع و محمول در افراد (محقق و غیرمحقق) موضوع تصادق دارند. بنابراین، نمی‌توان وجود و مرادف‌های آن را در وصف عنوانی موضوع بکار برد و در عین حال، وصف عنوانی محمول را عنوان معدوم و مرادف‌های آن قرار داد؛ وگرنه در مصداق‌های محقق یا غیرمحقق که هم باید مصداق مفهوم «وجود» باشد و هم باید مصداق مفهوم «عدم» باشد، تناقض لازم می‌آید.

ح) نکته هفتم

هم‌چنان‌که گفته شد آنچه موضوع واقعی این گونه گزاره‌هاست، افراد ماهوی‌اند و گفتیم ماهیت می‌تواند فرد معدوم داشته باشد. پس در گزاره‌های حقیقیه، حکم گزاره شامل افراد معدوم هم می‌شود، ولی با این حال باید دانست در اینجا یک استثنا وجود دارد چون ماهیت به معنای عامش می‌تواند خود حقیقتی از سنخ وجود باشد، از این رو، حقیقت‌هایی همچون حقیقت «موجود ناب» و مانند آنها که وجود در مرتبه ذات آنها به کار رفته است، نمی‌توانند فرد معدوم داشته باشند و حکمی که بر افراد این گونه حقیقت‌ها حمل می‌شود، شامل افراد معدوم نمی‌گردد؛ چون اساساً این گونه حقیقت‌ها به شیوه نفس‌الامری مصداق و فرد معدوم ندارند؛ زیرا فرد یک حقیقت همان‌گونه که مصداق آن حقیقت است، باید مصداق همه ذاتیاتی که در آن حقیقت هست هم باشد؛ زیرا این حقیقت، مجموعه همان ذاتیاتی است که در او به کار رفته‌اند. بنابراین، صدق این حقیقت بر فردش با صدق همه ذاتیات آن حقیقت بر آن فرد ملازم است. از این رو، فرد و مصداق حقیقت‌هایی همچون «موجود ناب» یا «موجود مستقل»، فرد و مصداق «موجود» که ذاتی این حقائق‌اند نیز هست و روشن است مصداق «موجود» از موجودات است، نه از امور علمی، زیرا صدق «موجود» بر معدوم، خود یک تناقض محال است. پس مصداق نفس‌الامری این گونه حقایق، همواره از موجودات هستند، نه از امور علمی.

منابع

۱. رازی، قطب الدین، شرح الشمسیه، چاپ سنگی، ۱۳۱۲ ق.
۲. سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، مصحح: آیه الله حسن حسن زاده آملی، نشر ناب، ۱۴۱۳ ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی